



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: مفهوم عدد - عام و خاص - مقدمه اول: تعریف - تعریف مشهور - اشکال
امام خمینی به مشهور - تعریف امام خمینی
سال سیزدهم
تاریخ: ۲۷ مهر ۱۴۰۰
مصادف با: ۱۲ ربیع الاول ۱۴۴۳
جلسه: ۱۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مفهوم عدد

آخرین بحث از مبحث مفاهیم مربوط به مفهوم عدد است. مثلاً اگر مولایی به عبدش بگوید: «اکرم خمسة رجال» بحث در این است که آیا عددی که در این قضیه ذکر شده است مفهوم دارد یا خیر؟ اگر بخواهد این قضیه مفهوم داشته باشد معنایش این است که «لایجب اکرام غیرالثلاثة» یعنی غیر از سه نفر اکرامشان واجب نیست، وقتی می‌گوییم عدد مفهوم دارد در این مثال معنایش این می‌شود. اینجا غیر این عدد گاهی مازاد بر آن است یعنی زائد بر این پنج نفر است و گاهی کمتر از آن است یعنی یک وقت حکم را نسبت به مادون این عدد می‌سنجیم و یک وقت هم نسبت مثلاً به چهار نفر یا سه نفر، یک وقت هم زائد بر آن مثل شش نفر و هفت نفر.

در صورتی که حکم را نسبت به مادون عدد بسنجیم یعنی در واقع می‌خواهیم بسنجیم حکم نسبت به اکرام چهار نفر و سه نفر چیست؟

اینجا روشن است که به حسب منطوق این قضیه اگر کسی به جای اینکه پنج نفر را اکرام کند چهار نفر را اکرام کند یا سه نفر را اکرام کند به این حکم عمل نکرده است، نمی‌تواند با اکرام چهار نفر یا سه نفر بگوید که من به بخشی از این حکم عمل کردم. بنابراین نسبت به مادون عدد خود منطوق قضیه دلالت می‌کند که اکرام این افراد واجب نیست و این ارتباطی به مفهوم ندارد.

اما اگر حکم را نسبت به مازاد عدد بسنجیم محقق خراسانی می‌فرماید دو صورت دارد:

تارة این عدد خاص مقصود و منظور گوینده و متکلم است، یعنی نه بیشتر و نه کمتر، اینکه از چه طریقی بفهمیم بحث دیگری است، اما گاهی احراز می‌کنیم که مقصود، اکرام پنج نفر لازید و لانتقص است. باز اینجا دلالت بر ثبوت حکم نسبت به خصوص این عدد و انتفاء حکم نسبت به مازاد و مادون از منطوق قضیه فهمیده می‌شود و ارتباطی به مفهوم ندارد، منطوق است که دلالت می‌کند هم در جانب نقیصه و هم در جانب زیاده این حکم ثابت نیست.

صورت دوم جایی است که بفهمیم گوینده نسبت به کمتر از این عدد تحدید کرده. یعنی اگر کمتر محقق شود منظور و مقصود او محقق نشده، اما اگر بیشتر از آن عدد تحقق پیدا کند به نظر او اشکالی ندارد. در این فرض نسبت به مازاد نمی‌توانیم بگوییم مفهوم دارد. این مطلبی است که محقق خراسانی فرموده و خیلی نیز بحثی ندارد و مجموعاً می‌توانیم بگوییم که عدد مفهوم ندارد و آن مقداری که فهمیده می‌شود از راه منطوق است، لذا اگر بگوییم عدد مفهوم ندارد سخن نابجایی نیست.

هذا تمام الكلام فى المفاهيم. بحث ما در مفاهیم تمام شد.

عام و خاص

بحث بعدی درباره عام و خاص است، اگر خاطرتان باشد محقق خراسانی درباره مباحثی که در کفایه مطرح کردند یک مقدماتی را بیان کردند و بعد یک مقاصدی را که از جمله آنها مبحث عام و خاص است. این مباحث از نظر اهمیت در مباحث الفاظ جایگاه خاصی دارد، زیرا در فقه، آثار مختلفی بر مسائل این فصل مترتب می‌شود یعنی بسیار بحث پر کاربردی است، مباحث مطلق و مقید نیز این اهمیت وجود دارد، لذا بحث مهمی است و به همین جهت در مورد مسائل مختلف آن بحث شده. حال طبیعتاً قبل از هر چیز باید یک تعریفی از عام ارائه دهیم که بواسطه این تعریف معنای خاص نیز روشن شود.

مقدمه اول: تعریف

کلام محقق خراسانی

محقق خراسانی در کفایه مثل همه مواردی که می‌خواهند مبادرت به تعریف یک مفهومی کنند یک تعریفی را ذکر می‌کنند و بعد می‌فرماید که این تعاریف که انظار و آراء مختلفی در مورد آن وارد شده، همه تعریف لفظی است که بواسطه آن اسم شرح داده می‌شود، تعریف شرح الاسمی است. در تعاریف شرح الاسمی دیگر خیلی نباید به دنبال جامعیت و مانعیت تعاریف بود، اینکه آیا این جامع افراد است یا خیر؟ مانع اغیار است یا خیر؟ دیگر طبیعتاً خیلی جایی ندارد، لذا نوع تعاریفی که در مورد این مفاهیم ارائه می‌شود مبتلا به عدم اطراد یا انعکاس است، خیلی‌ها اشکال می‌کنند که این تعریف جامع افراد یا مانع اغیار نیست، به نظر ایشان اگر مقصود شرح اسم است، دیگر خیلی نباید معطل این مسئله باشیم که این تعریف آیا تعریف حقیقی است یا خیر؟ زیرا جامعیت و مانعیت در واقع بر می‌گردد به اینکه تعریف، تعریف حقیقی باشد، اما اگر تعریف حقیقی نباشد دیگر اینها خیلی مهم نیست.

اشکال محقق اصفهانی

البته اینجا محقق اصفهانی اشکالی به ایشان کرده است که باید بین تعریف لفظی و تعریف شرح الاسمی فرق گذاشت. تعریف لفظی یعنی اینکه این لفظ چه معنایی دارد، تعریف شرح الاسمی یعنی اینکه این اسم را یک شرح اجمالی دهند، آن چیزی که در کتب لغت ذکر می‌شود نوعاً تعریف لفظی است و تعریف لفظی با شرح الاسم متفاوت است.

محقق خراسانی بین این دو خلط کرده و لذا محقق اصفهانی اشکال کرده که اصطلاحاً تعریف لفظی با تعریف شرح الاسمی متفاوت است و چرا محقق خراسانی اینها را یکی دانسته. عبارت ایشان این است: «انه عرف بتعاريف؛ عام به تعريفاتى معرفى شده اما اينها تعاريف لفظى هستند که يقصد بها شرح الاسم، اينها تعاريف لفظى هستند که غرض از آنها شرح اسم است و طبیعتاً دیگر نمی‌شود به اینها از حیث عدم جامعیت و مانعیت اشکال کرد. اشکال محقق اصفهانی این است که اینها از نظر اصطلاح با هم فرق دارند، تعریف لفظی یک چیز است و تعریف شرح الاسمی چیز دیگری است.^۱

صرف نظر از این مسئله، آن تعریفی که برای عام ذکر کردند و شهرت پیدا کرده است چیست؟ چه بگوییم شرح الاسم است و چه بگوییم تعریف لفظی است، یا بگوییم حقیقی است.

تعریف مشهور

^۱ نهاية الدراية، ج ۱، ص ۳۳۴.

مشهور یک تعریفی برای عام ذکر کردند که مورد اشکال برخی قرار گرفته است که حاوی نکته قابل توجهی است و به همین جهت در این مقام این را ذکر می‌کنیم. تعریفی که شهرت پیدا کرده این است که «ما دل علی شمول مفهوم لجميع ما یصلح ان ینطبق علیه» عام عبارت است از چیزی که دلالت می‌کند بر شمول مفهوم نسبت به هر چیزی که این مفهوم بر آن منطبق است، یعنی شمول نسبت به افراد و مصادیق. یعنی عام عبارت است از هر عنوانی را که صلاحیت این را داشته باشد که بر همه افراد و مصادیقش منطبق شود، شامل شود؛ هر لفظی که این خصوصیات را داشته باشد عام است.

اشکال امام خمینی به تعریف مشهور

امام خمینی فرموده که اصلا این با حقیقت عام سازگار نیست، با اینکه ایشان می‌گویند نباید وقت صرف این تعریف‌ها کنیم و اشکال کنیم و بگوییم اینها جامع و مانع نیستند، اما یک نکته به نظر ایشان مهم است که این به فهم حقیقت عام کمک می‌کند و در مباحث آینده تأثیر می‌گذارد، مثلا فرق مطلق و عام چیست؟ اینجا تقریبا یک مبنایی می‌شود برای تفریق بین عام و مطلق؛ یا در مباحث آینده مواردی پیش می‌آید که با توجه به این تفسیر عام، حتما نتیجه متفاوتی دارد با تفصیلی که مشهور از عام ارائه دادند. برای این منظور امام خمینی یک مقدمه‌ای بیان می‌کنند.

ایشان می‌فرماید: الفاظی که برای طبیعت‌ها وضع شدند، آن هم به نحو لاشرط مثل اسم جنس، صرفا از طبیعتی که برای آن وضع شدند حکایت می‌کنند مثلا رجل یا انسان که اسم جنس هستند دلالت می‌کنند بر طبیعة الرجل یا طبیعة الانسان، این هیچ حکایتی از غیر طبیعت ندارد، البته طبیعت لاشرط، اما اینکه افراد و مصادیق محکی این عنوان باشند این چنین نیست، یعنی انسان به هیچ وجه حکایت از مصادیق انسان نمی‌کند، رجل حاکی از مصادیق نیست. زیرا مصادیق در حقیقت عبارتند از آن طبیعتی که تشخیص پیدا کرده، مصداق یک طبیعت یعنی طبیعت وجود یافته، تشخیص پیدا کرده و تشخیص و تعیین و وجود مصادیق در حقیقت در اثر آمیختگی طبیعت با عوارض و مشخصات فردیه تحقق پیدا می‌کند. این چیزی که شما در خارج می‌بینید، این زید، آن طبیعتی است که با عروض این مشخصات و تعینات موجود شده، این خود طبیعت نیست، این طبیعت تشخیص یافته است. درست است که اینها در خارج از هم جدا شدنی نیستند، طبیعت از مصادیق قابل انفکاک نیست، اما در عین حال دو معنای متفاوت دارند، اینها در خارج با هم اتحاد دارند، زید یک مصداقی است که از طبیعة الانسان قابل تفکیک نیست، اما معنا و مفهوم زید با معنا و مفهوم انسان متفاوت است. انسان یا رجل تنها حکایت از طبیعت می‌کند، اسم جنس یا الفاظ طبایع به هیچ وجه از مصادیق و افراد حکایت ندارند، کاشف از افراد نیستند. حال تشخیص این افراد به هر نحو و هر شکلی باشد مهم نیست. مهم این است که به تعبیر امام خمینی، نفس طبیعت مخالف با وجود و تشخیص افراد است، هم خارجا و هم ذهنی و اگر گفتیم طبیعت مخالف با افراد است، مخالف به این معنا که غیر از آن است، چگونه می‌خواهد عنوانی که برای طبیعت وضع شده حاکی از مخالف خودش باشد؟ نمی‌تواند از مخالف خودش حکایت کند (منظور از مخالف، مخالف از نظر معنا و مفهوم است) لفظ انسان یعنی طبیعة الانسان، هیچ گاه نمی‌تواند حکایت کند از زید زیرا با عوارضی که مربوط به وجود است یا عوامل دیگری تشخیص پیدا کرده است، و لذا این لفظ هیچ وقت نمی‌تواند از آن عوارض و مشخصات و تعینات حکایت کند. بنابراین لفظ طبیعت، اسم جنس هیچگاه نمی‌تواند حکایت از مصادیق و افراد خودش کند، هر چند مصداق آن خارجا متحد با طبیعت است، اما این اتحاد عینی در خارج مانع عدم کاشفیت نیست، اتحاد عینی در خارج باعث نمی‌شود که بگوییم طبیعت لزوما از مصادیقش هم حکایت می‌کند، زیرا اساسا امکان ندارد که یک شیء حاکی از

مخالف مفهومی خودش باشد، آینه مخالف مفهومی خودش باشد، یک شیء می‌تواند آینه باشد برای آن چیزهایی باشد که مفهوماً با این مخالف نیستند و چون مفهوم یک فرد طبیعت با مفهوم خود آن طبیعت مغایر و مخالف هستند لذا مرآتیت و کاشفیت و حکایت الفاظ طبایع و اجناس از افراد ممکن نیست.^۱

بر این اساس تعریفی که آقایان کردند که «ما دل علی شمول مفهوم لجميع ما يصلح أن ينطبق عليه»، آنچه که دلالت می‌کند بر شمول مفهوم نسبت به همه آن چیزهایی که صلاحیت دارند که این مفهوم بر آنها منطبق شود، صحیح نیست، به تعبیر ایشان لایخلو من مسامحه، این عنوان اصلاً نمی‌تواند حاکی از افرادش باشد. اول باید حکایت داشته باشد تا بعد بگوییم همه افرادش را شامل می‌شود، وقتی اصل مرآتیت و کاشفیت نسبت به افراد ممکن نیست، چطور می‌خواهد شمولش را برساند. این اشکالی است که ایشان فرموده و بر همین اساس می‌گوید باید تعریف را عوض کنیم.

پس اشکال ایشان به تعریف عام از سنخ اشکالاتی که دیگران کردند نیست، آنها نوعاً از حیث عدم اطراد و انعکاس اشکال کردند، اینکه این تعریف جامع و مانع نیست، اما امام خمینی از منظر دیگری این اشکال را مطرح کردند و می‌فرمایند: قبل از مسئله جامعیت و مانعیت این مسئله باید حل شود.

تعریف امام خمینی

تعریفی که امام خمینی ذکر می‌کنند این است: «ما دل علی تمام مصادیق مدخوله، مما یصح أن ينطبق علیه» عام باید اینطور تعریف شود، چیزی که دلالت می‌کند بر همه مصادیق مدخولش از آن چیزهایی که یصح أن ينطبق علیه، صحیح است که بر آنها منطبق شود.

برای اینکه معلوم شود که تفاوت این تعریف با تعریفی که مشهور ذکر کردند چیست، ایشان می‌فرماید: به طور کلی عموم و شمول از الفاظ دیگر و دوال دیگر استفاده می‌شود، مثل «کل» و «جميع» و «جمع محلی به لام» و امثال اینها، وقتی اینها به این طبایع اضافه می‌شوند از راه تعدد دال و مدلول این شمول را می‌رساند، شمول یک معنایی نیست که یک دال داشته باشد، عام یک لفظ نیست، شمول از ضمیمه الفاظ دال بر عموم و مدخول آن استفاده می‌شود. وقتی می‌گوییم کل انسان حیوان، این دلالت می‌کند بر اینکه هر مصداقی از انسان حیوان است، همه مصادیق انسان حیوان هستند، اما آیا این شمول را ما از خود انسان می‌فهمیم؟ تعریف مشهور این است «ما دل علی شمول مفهوم لجميع ما يصلح أن ينطبق علیه» آیا این شمول را ما از خود انسان می‌فهمیم؟ شمول از این دو تا یعنی «کل» و «انسان» فهمیده می‌شود، زیرا «کل» دلالت بر شمول می‌کند و این یک مدخولی دارد که طبیعت است و این دو با هم دلالت بر این شمول می‌کند و الا خود لفظ انسان و طبیعت هیچ حکایتی از مصادیق ندارد تا بخواهد شمول بر همه مصادیق از آن استفاده شود. پس آنچه دلالت بر کثرت می‌کند «کل» است ولی «کل» وقتی اضافه می‌شود به انسان اعلام می‌کند که هر آنچه که مدخول «کل» است، این شمول دارد، «کل» دلالت می‌کند بر شمول مدخول، کل انسان، معنایش این است که همه آن افرادی که صلاحیت دارند که عنوان انسان بر آنها منطبق شود.

پس نه «کل» به تنهایی دلالت بر همه انسان‌ها دارد و نه لفظ «انسان» دلالت بر عموم دارد، اما اینها وقتی با هم استعمال می‌شوند دلالت بر عموم می‌کنند و دال و مدلول متعدد است. پس «کل» دلالت می‌کند بر عموم همه مدخولش و اینکه همه مصادیق مدخول

^۱ مناهج الوصول، ج ۲، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

«کل» مقصود واقع شده اند. این اشکالی است که امام خمینی به تعریف مشهور دارند و تعریف جایگزینی که برای تعریف مشهور ارائه کردند.

این یک مسئله مهمی است که اثر گذار هم می باشد. یک وقت می گوئیم الفاظ طبایع حکایت از مصادیق دارند، که طبق نظر خیلی از علماء مطلق هم دارد؛ حال فرق عام و مطلق چه می شود؟ حکایت از مصادیق و افراد یا عدم حکایت از آنها در عام و مطلق خیلی مهم است که در جای خودش توضیح می دهیم. این مطلبی که در مورد تعریف عام گفته شد لازم بود اشاره شود.

سوال:

استاد: تعریف مشهور چه بود؟ «ما دل علی شمول مفهوم لجميع ما يصلح أن ينطبق عليه» اشکال ایشان نسب به همین شمول مفهوم لجميع است، چیزی که دلالت میکند بر شمول مفهوم بر همه چیزهایی که این صلاحیت دارد بر آن منطبق شود، بحث این است که آیا خود این مفهوم می تواند شمول داشته باشد، یعنی در حقیقت اینها می گویند «کل» که از ادات عموم است دلالت میکند بر شمول مفهوم که انسان است نسبت به همه مصادیق. ایشان می گوید این غلط است، این مسامحه است، خود این مدخول نسبت به مصادیق شمول ندارد، زیرا حاکی از افراد نیست، نمی تواند آئینه افراش باشد، مرآة افراش باشد، ما وقتی می گوئیم شامل همه افراد است معنایش این است که این خودش آئینه همه افراش است. اما امام خمینی می فرماید این خودش نمی تواند آئینه همه افراش باشد این خودش نمی تواند شامل شود زیرا الشئ لا يحكى عن مخالفه، شئ نمیتواند از مخالفش حکایت کند زیرا معنای فرد و مصداق و طبیعت کاملاً متفاوت و مغایر است. لذا می فرمایند: ما دل علی تمام مصادیق مدخوله، اینجا دیگر شمول مفهوم را نگفته ایشان می گوید عام لفظی است که دلالت می کند بر همه مصادیق مدخولش، «کل» دلالت می کند بر همه مصادیق انسان، مصادیق مدخولی که یصح ان ينطبق عليه، این عنوان بر آن منطبق شود. اما اینکه بخواهیم این را عین آن قرار دهیم این اشکالی است که ایشان اینجا کرده است.

یک نکته ای را باید اینجا به آن توجه کنیم و آن اینکه اگر خاطرتان باشد امام خمینی گفتند وضع عام و موضوع له خاص امکان ندارد. محقق خراسانی در اقسام وضع فرمودند که وضع خاص موضوع له عام امکان ندارد، سه قسم را ممکن دانستند و یک قسم را غیر ممکن، امام خمینی همان جا فرمودند که وضع عام و موضوع له خاص نیز ممکن نیست، اساس سخن ایشان نیز همین بود، وضع عام و موضوع له خاص یعنی اینکه وقتی می خواهد لفظ «من» را وضع کند برای یک معنایی، معنای کلی ابتدا را تصور می کند ولی «من» را برای آن معنای کلی وضع نمی کند بلکه برای مصادیقش وضع می کند. آنجا اشکال ایشان این بود که معنای کلی نمی تواند حکایت از مصادیق کند.

«والحمد لله رب العالمین»